



A comparative study of the concept of rationality in the thoughts of Max Weber and Shahid Motahari and its political consequences''

Amin Taghavi Far¹, Hamed Ameri Golestani², Shiva Jalalpour², Hamed Mohaghegh Nia²

1. PhD student in political science, Ahvaz Branch, Islamic Azad University, Ahvaz, iran
2. Department of Political Sciences, Ahvaz Branch, Islamic Azad University, Ahvaz, iran

Article Info	ABSTRACT
Article type: Research Article	<i>The stable core of the thoughts of Max Weber and Shahid Motahari is rationality. Rationality in Weber's thoughts has built something based on Kantian subjectivism by passing Parsonsian reading. It means that man should not make the reality in accordance with the reality, but should falsify and validate it; Because there is no previous cultural phenomenon in the fields of thought and ethics; Also, rationality in the thoughts of Martyr Motahari includes broad aspects such as being a revelation and a follower of the Sharia, which uses various tools such as experience, revelation, narration, and reason, and from where it has been able to provide comprehensiveness to the various social dimensions of the revolution. It is the ideology of the Islamic revolution. In this article, the qualitative research method is used and the data analysis method is descriptive. The result obtained is that rationality in Weber's thoughts can be understood and analyzed based on credit perceptions and not real perceptions in the intellectual system of Shahid Motahari.</i>
Received: 20/2/2023	
Accepted: 20/3/2023	
	<i>.Keywords: Intellect", "Rationality", "Max Weber", "Shahid Motahari", "Epistemology"</i>

***Corresponding Author: Hamed Ameri Golestani**
Address: Department of Political Sciences, Ahvaz Branch, Islamic Azad University, Ahvaz, iran
E-mail: hamed.ameri@gmail.com



بررسی تطبیقی مفهوم عقلانیت در اندیشه های ماکس وبر و شهید مطهری و
تبعات سیاسی آن

امین تقوی فر¹، حامد عامری گلستانی*²، شیوا جلال پور²، حامد محقق نیا²

1- دانشجوی دکتری علوم سیاسی، واحد اهواز، دانشگاه آزاد اسلامی، اهواز، ایران

2- گروه علوم سیاسی، واحد اهواز، دانشگاه آزاد اسلامی، اهواز، ایران

اطلاعات مقاله	چکیده
نوع مقاله: مقاله پژوهشی	هسته پایدار اندیشه های ماکس وبر و شهید مطهری عقلانیت است. عقلانیت در اندیشه های وبر با عبور از خوانش پارسونزی، بر اساس سویژکتویسم کانتی امری برساخته است. یعنی انسان واقعیت را نه در مطابقت با واقع بلکه باید آن را جعل و اعتبار کند؛ چون در حوزه های اندیشه و اخلاقیات هیچ پدیده فرهنگی پیشینی وجود ندارد؛ همچنین عقلانیت در تفکرات شهید مطهری، جنبه های وسیعی چون وحیانی و قرین شرع بودن را در بر می گیرد که از ابزارهای گوناگونی همچون تجربه، وحی، نقل و عقل بهره می برد و از آنجا که توانسته است به ابعاد مختلف اجتماعی انقلاب جامعیت بخشد مبنای ایدئولوژیک انقلاب اسلامی است. در این مقاله از روش تحقیق کیفی استفاده شده و روش تجزیه داده ها بصورت توصیفی است. نتیجه ای که به دست آمد این است که عقلانیت در اندیشه های وبر بر اساس ادراکات اعتباری و نه ادراکات حقیقی در منظومه فکری شهید مطهری قابل فهم و تحلیل می باشد.
دریافت: 1401/12/1 پذیرش: 1401/12/29	کلید واژه ها: "عقل"، "عقلانیت"، "ماکس وبر"، "شهید مطهری"، "معرفت شناسی"

1- مقدمه

عقلانیت مصدر جعلی عقل است. یعنی هنگامی که عقل وارد عملیات می شود و به استنتاج می رسد به آن عقلانیت می گویند. بنابراین عقلانیت عملکرد و کارویژه عقل است. کاربست عقل و به کارگیری قوه عاقله و چگونگی به کارگیری قوه عاقله آنگاه که به نتیجه برسد عقلانیت است.

انسان از آن جهت که به نیروی «عقل» و «اراده» مجهز است، قادر است در مقابل میلیها ایستادگی و بر آنها «حکومت» کند. همین ویژگی است که انسان را شایسته «تکلیف» کرده و به او حق «انتخاب» می دهد و او را به صورت یک موجود آزاد و انتخابگر در می آورد (مطهری، 1376: 26). بطور کلی نیروی عقل یکی از مهمترین نیرویی های درونی و نشانه شخصیت واقعی است و به واسطه عقل و اراده است که انسان مالک خویش می شود و شخصیتش استحکام می یابد.

اینکه قائل به تطبیق عقلانیتها هستیم یعنی قصد داریم سایر عقلانیتها را بر اساس ادراکات حقیقی و اعتباری بررسی کنیم که مبتنی بر برهان محض است. لذا قابل انتقال به غیر مسلمانان هم هست. در این رویکرد عقلانیت ها را قیاس پذیر می دانیم، هرچند که به لحاظ تاریخی عقلانیت ها متنوع هستند. همین تنوع تاریخی سبب می شود مدعی شویم که عقلانیت در اندیشه های شهید مطهری متمایز از عقلانیت در اندیشه های وبر است و می توان با استفاده از آن اعتبار سایر عقلانیتها را مبین ساخت. این پژوهش بر آن است تا شان و جایگاه اصلی عقلانیت را جهت بکارگیری در موضوعات گوناگون فلسفی، اجتماعی و سیاسی تبیین نماید.

پیشینه:

1- اباذری، یوسف (1396). در این مقاله به مباحث روش شناختی وبر اشاره می کند که دستمایه تفاسیر و خوانش های بسیار متعددی بوده است. این تفاسیر بیشتر به قرابت های

فکری و تاثیرپذیری های وبر از سایر متفکران پیشین یا معاصر وبر تاکید کرده اند و اشاره ای به تطبیق اندیشه های وبر با اندیشمندان مسلمان مانند شهید مطهری نشده است.

2- مسعودی، سید اسماعیل و زاهد زاهدانی، سید سعید (1397). این نویسندگان بر این باورند که ماکس وبر حامل مهمترین پرسش فلسفی مجادلات فلسفی و روش شناختی قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم بود. وبر توانست معنا و ماهیت ابژکتیویته در علوم فرهنگی و اجتماعی را با گذر از دوگانه پوزیتیویستی "آزادی ارزشی" و "حکم ارزشی" و استفاده از اصطلاح "ربط ارزشی" در مسیر ویژه ای برای تاسیس علوم فرهنگی و ابژکتیویته آن فراهم آورد. منتها ایراد کار در این است که این مقاله در چارچوب اندیشه های فلسفه غرب قابل بازخوانی است و نه فلسفه اسلامی.

3- کلبرگ، اشتفان، (1389). این مقاله فهرستی از معانی مورد نظر وبر از «عقلانیت» و «عقلانی شدن» (rationalization) در اقتصاد، جامعه و جامعه شناسی دین را ارائه می کند. لیکن تفاوت این نوع عقلانیت با «wisdom» را بیان نمی کند.

4- مطهری، مرتضی (1375). این کتاب فلسفی که توسط شهید مطهری شرح داده شده است، حاوی مسائل مهم فلسفه قدیم و جدید، شامل نوآوری در زمینه فلسفه اسلامی و نقد و بررسی فلسفه غرب است. لیکن به صورت موردی در این کتاب به اندیشه های ماکس وبر پرداخته نشده است.

بیان مساله:

در شرایطی که تحولات معرفتی در رشته های علوم انسانی و اجتماعی اجتناب ناپذیر شده است؛ نظریه هایی سربرآوردند که نتوانستند خلاهای موجود را پر کنند. به همین دلیل در این مقاله تلاش شده است که نوعی تحقیق تطبیقی انجام گیرد که ابعاد محتوایی و شکلی آن پردازش نظری شده باشد؛ نتیجه ای که به دست آمد حاوی این است که این بررسی تطبیقی با فراروی از توصیف محض، بطور منسجم دارای محتوایی سیال است که از فهم تا تبیین را شامل می شود. همچنین آنچه که این مقاله را متمایز می کند نشان دادن تفاوت مبانی معرفت شناسی عقلانیت در اندیشه های شهید مطهری از اندیشه های وبر و جریانات فکری حس گرایی و عقل گرایی و تبعات سیاسی آن است. اهمیت مساله در این است که نتایج به دست آمده از این تحقیق می تواند بر روند فعلی امور و سیاستگذاری ها و برنامه ریزی های مرتبط با عقلانیت در حیطه های سیاسی و اجتماعی اثر بگذارد. به همین دلایل بررسی مفهوم عقلانیت ضروری و میرهن می باشد.

عقل در لغت یعنی مرکز اندیشه و تفکر و حسابگری (مطهری، 1383 : 146). ولی برای عقل معانی بسیاری نقل شده است. برخی از فلاسفه معتقدند که قوه عاقله انسان قوه ای مجرد است (مطهری، 1380 : 261). مجرد، یعنی بدون تعلق به ماده (مطهری، 1381 : 260). و چون لفظ دیگری غیر از «عقل» ندارند که برای آن به کار برند، لذا هر موجودی که این خواص را داشته باشد «عقل» می نامند؛ در صورتی که قوه عاقله انسان قوه ای است از قوای نفس و مسلماً مناط تعقل و آگاهی او نسبت به خود و اشیاء دیگر است (مطهری، 1380 : 261). ولی به دلیل آن شباهت این کلمه را به کار می برند.

در نتیجه کلمه عقل هر چند در عرف عام در مورد نیروی تفکر انسان به کار برده می شود ولی حکما نظر به اینکه نیروی عاقله انسان را که نیرویی خود آگاه است مجرد می دانند، هر نیروی خود آگاه مجرد را «عقل» می نامند (مطهری، 1376 : 119). بنابراین آن قوه و نیرویی

که مجرد از ماده است و ادراک معقولات می کند، عقل بالفعل است (همان، ص 105). پس مقصود از عقل، فکر نیست. هر چند که در عرف اینگونه است. فکر، اندیشه کردن است، نوعی عمل است، عملی است که در میان اندیشه‌ها، تصورات و تصدیقات پیدا می شود (مطهری، 1380 : 261). در اصطلاح عقل منبعی برای شناخت است و استدلال و برهان، ابزار آن می باشد (مطهری، 1375 : 50). چنین به نظر می رسد که آنجا که راجع به عقل و تعقل در مقابل علم و تعلم بحث می شود، نظر به همان حالت رشد عقلانی و استقلال فکری است که انسان قوه استنباط داشته باشد (مطهری، 1395 : 17). مردمانی که عقل روشن ندارند به این معنی است که قوه تمیزشان زیاد نیست. عاقلتر بشود یعنی بتواند مسئله را تجزیه و تحلیل کنند (1393، ص 232).

مختصر آنکه عقل کانونی در روح انسان است که منبع یک نوع فعالیتها و تجلیات روحی است. فکر، دوراندیشی، حسابگری، منطق، استدلال، علم و فلسفه از تجلیات کانون عقل است. از کانون عقل هدایت و روشنایی برمی خیزد، بر خلاف کانون دل که از آن حرارت و حرکت برمی خیزد. آن کس که از نیروی عقل و فهم و تدبیر بی نصیب است مانند ماشینی است که در شب تاریک در حرکت است و فاقد چراغ و راهنماست (مطهری، 1381 : 104). نخستین بحث در رابطه با عقل، مسئله اعتبار و اصالت معرفت عقلی (حجیت، سندیت و اعتبار عقل) است. یعنی عقل انسان قادر است حقایق این عالم را کشف کند و معرفت عقلی، معرفتی قابل اعتماد و استناد است. در حالی که بسیاری از مکاتب چنین اعتباری را برای عقل قائل نیستند. برای فهم این مباحث رجوع به معرفت شناسی که عهده دار مباحث وجودی و آنتولوژیک علم هست لازم است. فلسفه در برابر سفسطه، دانش های گوناگون را از نسبییت

فهم و حقیقت مصون می دارد و اصول موضوعی علم منطق و سایر علوم را تأمین و از این طریق راه رسیدن به یقین را هموار می کند.

در باب موضوع عقلانیت بجز رویکرد فلسفه صدرایی می توان دو رویکرد کلان دیگر را از هم بازشناسی نمود. «رویکرد نخست: رویکرد حس گرایی است که پنداشته اند کار عقل منحصر به تجرید، تعمیم، تجزیه و ترکیب صورتهای محسوسه است. رویکرد دوم: رویکرد عقلیون است که فرض کرده اند عقل دارای آن خاصیت ذاتی است که می تواند پاره ای از مفاهیم را از پیش خود و بدون وساطت و مداخله هیچ قوه دیگری ابداع نماید» (مطهری، 1375: 24).

برای تحلیل اینکه عقلانیت در نظام فکری ماکس وبر و شهید مطهری بر اساس کدام مبانی هستی شناسی، معرفت شناسی و انسان شناسی می باشند و آیا می توانند در این تطبیق به وجوه مشترکی برسند، به ترتیب از مبانی معرفت شناسی ماکس وبر و سپس شهید مطهری آغاز می کنیم.

معرفت شناسی از نظر ماکس وبر و شهید مطهری

بطور کلی دانش عقلی دانشی است که گزاره هایش پیشین است و تنها راه اثبات صدق یا کذبشان، بهره گیری از استدلال هایی است که منتهی به بدیهیات عقلی می شوند. در مقابل، دانش تجربی دانشی است که گزاره هایش پسین است و برای تعیین صدق یا کذبشان باید به طبیعت رجوع کرد؛ یعنی روش تحقیق در آن آزمایش و تجربه است (حسین زاده، 1385: 13). منطق و ریاضی از دانش های عقلی اند و فیزیک، جامعه شناسی، زیست شناسی و دانش هایی که امروزه تحت عنوان علم مطرح می شوند همه تجربی اند.

در جهان وبری، «چون هیچ پدیده فرهنگی پیشینی وجود ندارد انسان باید واقعیت را نه خارج از خود بلکه به مثابه واقعیت خودش در نظر بگیرد» (وبر، 1392: ص 32 تا 48) و معنای آن را جعل و اعتبار کند. دولت و فرد را هم نمی توان به عنوان جوهرهای از پیش متعین شده ای

تصور کرد (مسعودی و زاهدانی، 1397: 57). پس وبر در بسیاری از آثار خود عقلانیت را نه به مفهوم ملکه نفسانی بلکه امری اعتباری توسط انسان تلقی می کند.

از این روی وبر بیان داشت که هدف از تحقیقاتش فهم بی مانندی ویژه واقعیت زمان اوست. وی بی مانندی تاریخی را در مفاهیم عقلانیت و عقلانی شدن خلاصه می کند. مظهر عقلانیت، محاسبه پذیری روزافزون و کنترل منظم بر تمامی جنبه های حیات انسان بر پایه مقررات و احکام عامی است که از توسل به هنجارهای سنتی یا شور فرهمندانانه (کاریزماتیک) جلوگیری می کنند (اس ترنر، 1385، ص 285). از منظر وبر انواع عقلانیت هر قدر هم که در محتوا متفاوت باشند، فرایندهای ذهنی مهار کردن آگاهانه واقعیت در تمام آن ها مشترکند. با صرف نظر از اینکه چه ویژگی داشته باشند هدف مشترک آن ها در مقام مهار کردن واقعیت این است که ادراک های مربوط به جزئیات را کنار بگذارند؛ بدین طریق که آن ها را در نظم های فراگیر و معنادار جای دهند (کالبرگ، 1389: 55). وبر همین رویکرد را هم در رابطه با جامعه شناسی داشت. براساس این دیدگاه موضوع جامعه شناسی از نوع موضوعات طبیعی نیست تا فقط با مشاهده و آزمون شناخته شود. بلکه وضع جامعه شناسی رفتارهای معناداری است که تنها از طریق فهم و دریافت معانی آن ها شناخته می شوند. «در جامعه شناسی تفهمی، هدف داوری ارزشی و انتقادی نسبت به ارزش ها و نظام اجتماعی نیست، بلکه مقصود فهم پدیده های اجتماعی جهت پیش بینی و کنترل آن هاست» (پارسانیا، 1391: 76 و 78). در این نگاه، جامعه شناسی کارکردی ابزاری پیدا می کند.

از طرف دیگر وبر به تبع روش شناسان نئوکانتی، بر تفصیل میان علوم طبیعی و علوم انسانی اصرار ورزید و بحث متدلورژیک او در باب نمونه خالص و انتزاع در همین قلمرو در گرفت

(رحیم پور، 1387: 82). همچنین او برخلاف کارل مارکس بر عوامل فرهنگی در تحولات اجتماعی تأکید کرد و معتقد بود برای تحلیل یک پدیده باید سنخ آرمانی یا نمونه خالص آن، که تنها جنبه ذهنی دارد ساخته شود. این سه نمونه خالص عبارت اند از: اقتدار سنتی، فرهنگدانه (کاریزمایی) و قانونی. از نظر وبر جامعه‌شناسی به معنای یک فرایند تفسیری است که در آن یک اندیشمند به جای تفسیر فرهنگ مردم بر اساس دیدگاه خودش، با آن فرهنگ ارتباط نظام‌مند برقرار کند.

ایضاً مسائل سوپزکتیویته و ابژکتیویته مهمترین پرسشهای معرفتی در قرن نوزدهم بودند و وبر تمرکز خود را در پاسخ با این امور قرار داد. لذا سوپزکتیویته و ابژکتیویته علوم فرهنگی دارای چه شرایطی است؟ آیا این شرایط پیشینی (a priori) و یا پسینی (a posteriori) است؟ اگر پسینی (تجربی) باشند، تابع احوال اجتماعی، تاریخی، شخصی و ... می شوند در این صورت، چگونه می توان ابژکتیویته ای به دست آورد که قابل پذیرش برای عموم باشد و اگر پیشینی (عقلی محض) است چگونه این دانش تجربی می باشد؟

به عبارت دیگر، وبر ناچار است نزاع میان تجربه و عقل یا همان شکاف میان واقعیت و مفهوم را که ریشه ای تاریخی دارد، این بار به منظور تاسیس علم جدیدی واکاوی نماید. این نزاع در قرن هفدهم میان آمپریستها (لاک و هیوم) و راسیونالیستها (لایب نیتس و اسپینوزا) بود، که کانت در قرن هجدهم با "فلسفه انتقادی" اش به ترکیب میان آنها پرداخت. در قرن نوزدهم، این نزاع میان پوزیتیویست ها و ایده آلیستهای هگلی به شکل دیگری بیان شد. تأکید پوزیتیویستها بر واقعیتها و مشاهدات عینی و تأکید ایده آلیستها بر ایده ها و مفاهیم بود (همان، 1397: 56 و 57). از این نظر علوم انسانی به روابط درونی می پردازند و به دنبال فهم پدیده های انسانی با مرتبط ساختن آنها به ارزشها و اهدافی هستند که آنها را موجب شده اند (اباذری، 1396: 512). بطور کلی مسئله ابژکتیویته یکی از اصلیتین مباحث فلسفه اجتماعی و مبنای جامعه شناسی وبر را شکل می دهد.

وبر با گذر از دوگانه پوزیتیویستی آزادی ارزشی و حکم ارزشی و استفاده از اصطلاح ربط ارزشی مکتب نوکانتی، توانست مسیر ویژه‌های برای تاسیس علوم فرهنگی و ابژکتیویته آن فراهم آورد. اما فهم و تبیین جایگاه "ربط ارزشی" برای دستیابی به ابژکتیویته در علوم فرهنگی و همچنین یافتن ضعفهای آن، نیازمند تأمل و بازخوانی فلسفی است. ماکس وبر ربط ارزشی را به پشتوانه آباء فلسفی اش از جمله ریکرت با بازگشت به کانت به سرانجام رساند (مسعودی، زاهدانی، 1397: 56 و 53). پس فهم منظم اندیشه وبر برای تبیین جایگاه ربط ارزشی با ابژکتیویته و تأکید بر وجه استعلایی این فلسفه ضروری است.

تحلیل استعلایی و کانتی مسئله ابژکتیویته وبر، به لحاظ روشی از نوع فلسفه علوم اجتماعی بوده و دارای ابعاد تفسیری و انتقادی است. با تفسیر ابژکتیویته ماکس وبر، مبرهن می شود که "ارزش" به مثابه حد و شرط "پیشینی"؛ هم شرط شکل گیری و هم شرط فهمیدن اثره های فرهنگی است. از این رو، هر چند ربط ارزشی شرط ابژکتیویته تحقیق است اما اساساً یک شرط سوپژکتیو است.

بر این اساس وبر به طرح ایده ال تاییها پرداخت. سنخ آرمانی یا ایده آل تاییها نه هدف بلکه وسیله هستند و جزء ابزارها و وسایل اکتشافی برای دادن شفافیت و یکنواختی به موضوع تحقیق، چیز دیگری نیستند و اگر در عمل، کارایی لازم را نداشته باشند به همان ترتیب، رهایشان می کند. بنابراین ارزش نمونه های آرمانی منحصراً به وسیله کارایی و بازده آنها در تحقیق تعیین می شود. وقتی نمونه های آرمانی ساخته شده با موضوع تحقیق در دست اجرا متناسب نباشند، جامعه شناس مجاز است سنخ های آرمانی دیگر که مناسب ترند بیافریند. از دیدگاه وبر، مفهوم نیز می تواند به نوعی "قانون" دلالت داشته باشد. یعنی همانطور که می

توان مفاهیم را وسیله در نظر گرفت؛ در مقام قوانین و هدف نیز می توان به آنها نگریست. بوروکراسی یکی از چنین مفاهیم عامی است که وی به آن پرداخته است.

یعنی ارزش، حد و شرط شکل گیری مفاهیم فرهنگی است. بدون ارزش هیچ مفهوم فرهنگی و هیچ تجربه ای ممکن نخواهد شد. بنابراین، معنا که اساس دانش فرهنگی و اجتماعی است براساس ربط ارزشی بازتولید می شود؛ و لذا معنا از یک طرف، حاصل مقولات فهم ما از دنیای بیرون (تاثیر وبر از کانت) و از سوی دیگر، متأثر از شخصیت ما که در جهان متکثر ارزش ها و مقولات گوناگون قرار دارد (تاثیر وبر از نیچه) هست.

عقلانیت در اندیشه های شهید مطهری، بر پایه مبادی برهانی محض است که متمایز از سایر عقلانیتها است. و با استفاده از آن می توان وجوه تمایز و اعتبار سایر عقلانیتها را مبین ساخت. مبانی این عقلانیت بر اساس فلسفه صدرایی است که می تواند اصول متقن سایر علوم را تأمین و از این طریق راه وصول به یقین را هموار کند.

بر اساس اندیشه های شهید مطهری هیچ یک از مکاتب فکری موجود نمی توانند مدعی کشف همه واقعیت های ناظر به مفهوم عقلانیت باشند (شریعتی، 1385: 34). در اندیشه های ایشان سه سطح از شناخت یعنی معرفت حسی، عقلی و شهودی رسمیت دارند. و معرفت وحیانی را فراتر از سنخ این سه حوزه، منبع مستقل معرفت می داند. این عقلانیت ابزار های همه جانبه ای همچون حس، تجربه، نقل و وحی را در اختیار دارد؛ چراکه سطوح مختلف دانش ها و بینشها، ابزارها و نگرش های گوناگونی می طلبد. این عقلانیت برهانی که اعم از تجربی و تجربیدی است به عقل عملی و نظری و قدسی هم بها می دهد.

هرچند برخی از مسائل علوم انسانی، حتماً تجربی است؛ اما برخی از آنها تجربیدی و مربوط به حوزه عقل نظری است. در کل عقل در اشیاء مراتبی را تشخیص می دهد که در عین اینکه این مراتب صادق است ولی قابلیت محسوس بودن و ملموس بودن را ندارند. مثال ساده اش تقدم ذاتی علت بر معلول است (مطهری 1367: 157). اصلاً احکام ذهن در مورد ضرورت

و امکان و امتناع نظام موجودات، احکامی عقلی هستند نه حسی. و ناچار در مورد این سنخ احکام یا باید به کلی سکوت کرد و حرفی از جبر و ضرورت یا از امکان، استحاله و امتناع اشیاء به زبان نیاورد و یا آنکه باید تجزیه دقیق عقلانی به عمل آورد (مطهری، 1393: 99). به همین خاطر ناگزیر به شناخت اعتبارات مختلف ذهن از یکدیگر هستیم.

باید توجه کرد که ذهن در ابتدا از هیچ چیزی هیچ گونه تصویری ندارد و مانند لوح سفیدی است که فقط استعداد پذیرفتن نقش را دارد، بلکه نفس در ابتدای تکون فاقد ذهن است (مطهری، 1375: 40). دوم اینکه تصورات و مفاهیمی که قابل انطباق به محسوس هستند فقط از راه حواس وارد ذهن شده‌اند. سوم، تصورات ذهنی بشر منحصر نیست به آنچه منطبق به افراد محسوسه می‌شود و از راه حواس بیرونی یا درونی مستقیماً وارد ذهن شده است؛ تصورات و مفاهیم زیاد دیگری هست که از راههای دیگر و ترتیبهای دیگر وارد ذهن شده است. چهارم، ذهن هر مفهومی را که می‌سازد پس از آن است که واقعیتی از واقعیات را حضوراً و با علم حضوری پیش خود می‌یابد. پنجم، نفس که در ابتدا فاقد همه تصورات است آغاز فعالیت ادراکی‌اش از راه حواس است.

محققین معتقدند بین موضوع و محمول باید روابطی برقرار باشد تا بتواند ذهن را به کشف یک رابطه واقعی و نفس‌الامری برساند. یعنی واقعاً بتواند «حقیقتی» را معلوم سازد. به این منظور شرایطی را ذکر کرده‌اند که از همه مهمتر سه شرط ذاتیت، ضرورت و کلیت می‌باشد (مطهری، 1375: 171 و 172). یعنی هر چند «فکر» یک نوع فعالیت است ولی این فعالیت دلبخواه و آزاد نیست چون پیشروی فکری ذهن براساس درک روابط است و آن روابط، واقعی و نفس‌الامری است. و اگر ذهن بلاواسطه یا مع‌الواسطه حکم به تلازم یا تعاند یا تساوی یا

اندراج می کند از آن جهت است که در واقع و نفس الامر چنین است (مطهری، 1386 : 91 و 92 و 93). همچنین مجموع پرسشها از ماهیت، وجود و خصوصیات شیء؛ چرایی و از علت وجود شیء، آن چیزهایی است که انسان درباره اشیاء می خواهد بفهمد و تمام مسائل علمی و فلسفی پاسخهایی است که به این چند پرسش فکری داده می شود.

این نوع از عقلانیت به یک سلسله اصول و مبادی عقلی مستقل از تجربه قائل است که آنها را «میزان» و «مقیاس» و «آلت سنجش» اصلی تفکرات می داند. هر چند تجربه مقیاس و آلت سنجش بسیاری از مسائل است ولی مقیاس اولی نیست بلکه مقیاس درجه دوم است یعنی یک سلسله مقیاسهای اصلی داریم که بسیاری از مسائل و از آن جمله مقیاس بودن تجربه را به وسیله آن مقیاسهای اصلی به دست آورده ایم (مطهری، 1386 : 101 و 102 و 103). از این منظر وجود واقعیت فی الجمله، امکان معرفت یقینی به آن، وجود خطا و توانایی انسان بر تمیز حقیقت از خطا و صدق از کذب امری بدیهی است (حسین زاده، 1385: 16). بر این مبنا از منظر متفکران مسلمان، دستیابی به معرفت امری ممکن، بلکه حتمی است.

مساله مهم دیگر راه حل چگونگی تبدیل شناسایی احساسی و سطحی به شناسایی منطقی است. در واقع در خلال و لابلاهی هر شناسایی منطقی تجربی یک شناسایی تعقلی قیاسی استدلالی محض وجود دارد که آن، تکیه گاه شناسایی تجربی است. بنابراین عقل بر تجربه تقدّم پیدا می کند، یعنی اگر شناسایی عقلی برهانی که متکی بر بدیهیات اولیه است نبود، شناسایی تجربی منطقی محال بود انجام شود (مطهری: 1375 : 125). در ضمن اصول کلی بدیهی که پایه های اولی فکر بشر هستند و درستی آنها را عقل بلاواسطه ضمانت کرده، ضامن صحت تجربه هم هستند (مطهری، 1393 : 196). پس گزاره های فلسفی پیشین اند و تنها از طریق استدلال های منتهی به بدیهیات عقلی می توان آن ها را اثبات یا ابطال کرد. نه اینکه پسین باشند تا به یاری آزمایش و تجربه صدق یا کذبشان را معلوم می سازیم (عبودیت، 1378: ص 34 و 35).

نتیجه اینکه حتما باید معرفت حسی و عقلی در هم آمیزد تا علم حاصل شود؛ پس الزاما علم فقط عقلی نیست بلکه به حَسَب موضوع، گاه تجربه، گاه عقل و البته گاهی هم نقل دینی معرفت بخش است و در ساماندهی به علم نقش دارد. بنابراین و بر این اساس عقلانیتی که قیاسی - برهانی است تجویز می شود چون می تواند همه جانبه و مفید یقین باشد. لذا از لحاظ معرفت شناسی عقلانیت در اندیشه های شهید مطهری با عقلانیت در جریانات فکری عقلی و حس گرا و اندیشه های وبر نسبتِ عموم و خصوص من وجه دارد.

نکته مهم دیگر اینکه هیچیک از علوم تجربی، عقلی و تجربیات باطنی اگر با متد صحیح صورت گیرد تضادی با وحی ندارد و در عین حال برخی گزاره های معرفتی و ضرورت های عملی و علمی متعالی تر وجود دارند که جز از طریق وحی قابل کسب نیستند.

در کل هر عقلانیتی، نوع خاصی از معرفت را به دنبال می آورد و هر معرفتی، از هر عقلانیتی به دست نمی آید. بنابراین، عقلانیت نیز از جمله اموری است که در تعینات معرفت دخیل است. پس همچنانکه علم بر اساس بنیان های معرفت شناختی و مبانی متافیزیکی، تعاریف مختلفی پیدا کند و این تعاریف، در معنا و هویت فلسفه سیاسی که مرادف با علم سیاست است، تاثیر می گذارد؛ عقلانیتها هم همینگونه هستند. به همین خاطر می توانیم گونه ای از عقلانیت داشته باشیم که در فهم مسائل سیاسی و اجتماعی نقش داشته باشد.

ادراکات حقیقی و ادراکات اعتباری

نظریه ادراکات حقیقی و اعتباری دغدغه کارآمدی نظام اندیشه های فلسفه اسلامی را دارد. با طراحی این مکانیسم بهره گیری از ظرفیتهای عقلانی جهت تولید قواعد مختلف افزایش می یابد. بطور کلی علوم و ادراکات آدمی یا حقیقی و یا اعتباری هستند. ادراکات حقیقی مطابق

با واقع هستند و از هستی خارجی حکایت می کنند که از برآیند ارتباط میان ماده خارجی با حواس بوجود می آیند، اما ادراکات اعتباری (گرچه منشاء هستی شناختی دارند) در عرف متکلمان و حکما اموری هستند که از خارج حکایت نمی کنند، بلکه ارزش آنها جعل، آفرینش، قرارداد و فرض می باشد. بطور کلی ماهیت اعتباری، که آنرا امور کلی نیز گویند به معنای ماهیت موجود در ذهن است و مادام که عقل اعتبارکننده آنرا اعتبار می کند در ظرف دیگر وجود ندارد. شاخصه امور اعتباری و امور حقیقی این است که امر حقیقی با روش علمی قابل کشف است؛ اگر از امور مادی است، می توان با ابزارهای مادی و اگر از امور ملکوتی است، با استدلال های عقلی می توان آن را یافت. اما امر فرضی قوامش به فرض کننده است و با هیچ تحقیقات علمی ای نمی توان آن را در خارج پیدا کرد. در واقع، ادراکات اعتباری یک سلسله افکار میانجی بین طبیعت انسانی و خواص و آثار تکوینی هستند.

از طرفی طرح ادراکات اعتباری نتیجه مواجهه با مسئله تکثر است که بر اساس آن، تکثیر ادراکات انسان شرح می یابد و به تبع آن، ماهیت گزاره های گوناگون تبیین می شود، چرا که استدلال برای اعتباری بودن حسن و قبح و نفوذ احساسات در اعتباریات، ناخودآگاه به نسبت گرایی هنجاری منجر می شود. شهید مطهری معیار ادراکات اعتباری را وابسته به قوای فعاله انسان دانسته است که وی را برای رسیدن به کمالات خود برمی انگیزد تا بتوان در آنها نسبت «باید» «وجوب» یا «ضرورت» اعتباری را فرض کرد. (جعفری ولنی، 1394: 97). اهمیت توجه به ادراکات اعتباری، راه تحلیل و تامل با دیگر اندیشه ها و مکاتب را می گشاید. باید توجه کرد که بسیاری از قواعد فلسفی، سیاسی و یا حقوقی اگرچه دارای ماهیتی اعتباری می باشند با این وجود اعتباری محض نبوده بلکه دارای ماهیتی اعتباری - حقیقی اند که مبتنی بر «علت غایی» می توان رابطه این قواعد را با واقعیات تبیین کرد. بر اساس این رویکرد ملاک حسن و قبح، تناسب یا عدم تناسب با مصالح است که معیار شناسایی قواعد ثابت و قواعد متغیر در جامعه خواهد بود.

از سوی دیگر مصالح حقیقی افراد مورد توجه قرار می گیرند. مثلاً قواعد حقوقی در نسبت با مصالح عمومی اعتبار می یابند؛ لذا این قواعد، حقوقی صرف، نمی باشند بلکه اعتباری مبتنی بر مصالح عمومی و غایات واقعی خواهند بود. «ماهیت اعتباری این قواعد هم بیانگر آن است که فرایند تولید آنها مبتنی بر منطق تولید ادراکات اعتباری و بر اساس عقلانیت عملی قابل تبیین است و برخلاف علوم نظری که برهانی هستند؛ جدلی می باشند و قیاسی که در شناسایی آنها جریان می یابد از مشهورات و مسلمات تشکیل می شود» (حق پرست، 1396: 143). بنا بر این نظریه، با نظامی از قواعد مختلف مواجه ایم که برخی چون مبتنی بر مصالح نوعی و حقیقی انسانها هستند قواعدی ثابت و عمومی می باشند و برخی از آنجا که مبتنی بر نیازها و مصالح متغیر وضع می شوند، قواعدی متغیر می باشند.

با مرور مفهوم عقلانیت در اندیشه های ماکس وبر که طیف گسترده ای از موضوعات و مفاهیم را در بر می گیرد، جایگاه ادراکات حقیقی و اعتباری در آنها را به خوبی نمایان می شود. تعمق در این موضوعات جایگاه فلسفه استعلایی کانت در اندیشه های وبر را نشان می دهد. وبر نه مانند آمپریستها و پوزیتیویست ها به دنبال حذف ارزشها در روند تحقیق است و نه مانند مطالعات فرهنگی به دنبال حذف ابژکتیویته علم است. از دیدگاه وبر جمع میان این مسئله بوسیله فلسفه استعلایی کانت امکان پذیر است. بنابراین اجزاء اصلی اندیشه های وبر یعنی ارزشها، معانی، علیت، نمونه آرمانی و ابژکتیویته در بستر فلسفه استعلایی کانت قابل بازخوانی و بازسازی است.

کانت در فلسفه استعلایی خود به دنبال شرایط پیشینی کسب شناخت و ابژکتیویته آن است. وبر نیز به نحوی مشابه به دنبال فهم شرایط پیشینی شناخت در علوم فرهنگی است. از همین رو،

از آنجایی که فهم شرایط پیشینی شناخت همان تحلیل استعلایی است، بایستی مسئله ابژکتیویته وبر را در پرتو فلسفه استعلایی کانت بررسی کرد (مسعودی و زاهدانی، 1397: 55 و 56). پس توجه اصلی وبر به معانی ذهنی ای است که انسان های کنش گر به کنش هایشان می دهند؛ وبر با طرح مفهوم کنش اجتماعی علاوه بر ساخت ها و نهادها به معنا سازی سوژه نیز توجه می کند. بنابراین مصداق اتم این مفاهیم تنها با ادراکات اعتباری در اندیشه های شهید مطهری قابل فهم و تحلیل است.

انسان شناسی از منظر ماکس وبر و شهید مطهری

نظریه وبر در باب انسان در ذیل انسان شناسی فلسفی معاصر قرار می گیرد. این گونه انسان شناسی ریشه در پدیدارشناسی کانت، فلسفه انگزیستانسیالیسم و اندیشه های نیچه دارد و دارای خصوصیات ویژه ای است که در آن معیاری برای حقیقت نیست. خود، اصل، میزان و معیار همه چیز است؛ بر همین اساس، حقیقت را تولیدی انسانی می داند که در نظام فرهنگی و ساختار اجتماعی پدید می آید. این نوع از انسان شناسی بیشتر بر خصلت نماد سازی انسان تأکید می ورزد و حال آن که انسان شناسی پوزیتیویستی بیشتر خصوصیت ابزار ساز بودن امر انسان را مورد توجه قرار می دهد.

انسان شناسی شهید مطهری بر اساس انسان شناسی صدرایی است. در نگرش صدرا هر انسانی می تواند خودش را بسازد، به عبارتی؛ اصولاً پیش شرط نگاه دینی آن است که انسان ها می توانند خودشان را بسازند چون انسانها مختار آفریده شده اند : (taghavi far, 2022) (1284). مختار یا مجبور بودن انسان در واقع ناظر بر این است که چقدر می تواند متفاوت از آن چیزی که از قبل به او داده شده است، عمل کند. البته عواملی که انسان را به شکل خاصی در می آورد بخشی از تقدیرات خداوندی است (کچویان، 1390: ۱۸). بر این اساس در اندیشه های شهید مطهری می توان انسان شناسی توحیدی با بنیان های معرفتی و وجودی آن را اینگونه

توصیف کرد: انسان خلیفه الله است. بیان معرفتی آن بر پایه ی وحی و عقل است و هستی شناسی آن توحیدی است.

چیستی سیاست در منظومه فکری وبر و شهید مطهری

برای تعریف سیاست در اندیشه های ماکس وبر و شهید مطهری بایستی به کاربردهای متنوع سیاست در منظومه فکری آنها اشاره کرد. چرا که سیاست از منظر آنان گاهی بر علوم مختلف اطلاق می شود.

وبر برای حوزه سیاسی تاثیری مستقل از حوزه اقتصادی قائل شد و با هر گونه تصور مبنی بر این که تاریخ آرا و عقاید را می توان به عوامل اقتصادی تقلیل و تنزل داد، مخالف بود و آن را نفی می کرد (کالبرگ، 1386 : 115). همچنین وی در رابطه با سیاست از سه نوع سلطه بوروکراتیک؛ سنتی و کاریزماتیک سخن می گوید؛ چرا که تعیین اینکه آیا رابطه میان حکام و شهروندان رابطه ای از نوع عاطفی، سنتی یا بوروکراتیک است، به نوع سیاست ارتباط دارد. بطور مثال سیاست بوروکراتیک مبتنی بر مجموعه ای از قوانین مکتوب است که از اراده حاکمان سیاسی، مستقل است؛ به گونه ای که با تغییر افراد، تغییری در ساخت قانونی جامعه پدید نمی آید. این نوع سیاست، غیرشخصی ترین نوع سیاست می باشد (مصطفایی، 1389 : 65). همچنین سیاست سنتی، مبتنی بر رفتار سنتی است و حاکم به حکم سنت های قدیم حکومت می کند (وبر، 1398 : 364). و بالاخره در سیاست کاریزماتیک که منشا آن الهی یا ویژگی های منحصر به فرد کاریزما است، وظیفه رهبر کاریزمایی این است که جنبش را به هر ترتیبی پا بر جا نگاه دارد. یکی از سیاست های دولت های کاریزماتیک، تحریک مستمر مردم است (همان 455).

از طرف دیگر مدرنیته سیاسی از حوزه های مورد مطالعه و بر بود. وی آنرا برآمده از عقلانی شدن حوزه های اقتصادی، حقوقی، و امور عمومی می دانست. از منظر و بر با گسترش دانش تکنیکی، ذات سیاست با منطق ابزارگرایی همخوان می شوند. سرشتی که در متن آن سلطه نهفته است. «به نظر او این عقلانی شدن با [] پیدایش قانون اساسی و دموکراسی همراه است، ولی در واقع سیاست پیشه ای که ابتکار عمل را در دست دارد یا دیکتاتوری عوام فریب یا کارفرمایی سرمایه دار است» (صالحی فارسانی و حاجی ناصری، 1393: 90 تا 93). و بر معتقد است که از الیگارشوی و سلطه دیوانسالاری و توده ای بودن سیاست نمی توان چشم پوشی کرد. به نظر او این مؤلفه های مدرنیته سیاسی حتمی خواهند بود. فلذا او رویکردی انتقادی به مدرنیته و اندیشه سیاسی غرب دارد. رویکردی که به انتقاد از لیبرال - دموکراسی منجر می شود.

و بر با کاربست روش ایده آل تایپ، سه واحد - انگاره استیلا، ظاهری بودن دموکراسی و قابل انتقاد بودن لیبرالیسم را بررسی می کند. به نظر و بر رهبری فرهمند در بستر دموکراسی می تواند کاستیهای مدرنیته را بزدايد (صالحی فارسانی، 1396: 25). ولی در سطح عمومی، عرفی شدن خلایق اخلاقی به جای می گذارد که پیشرفت علم قادر به پر کردن آن نیست (اس ترنر، 1391 ص 271).

دغدغه مهمی و بر این بود که در شرایط سیاست مدرن وجود ویژگی هایی برای رهبری سیاسی بر اساس دو دسته از شرایط امکان پذیر است: دسته اول، به سطح ساختارهای سیاسی معطوف می شد که امکان بر آمدن رهبری سیاسی به آن وابسته است؛ در این صورت، در پیش گرفتن حکومت مبتنی بر آرای عمومی ضرورت می یابد. در نگاه و بر، نظام دیوان سالارانه می توانست با یک سیاستمدار منتخب دموکراتیک از بالا تحت کنترل و نظارت قرار بگیرد. دسته دوم شرایط، اغلب معطوف به نقش و شخصیت سیاستمدار به مثابه رهبر سیاسی و رسالت آن است (عالم، 1399: 204). هر چند که و بر پیشتر از این در کتاب دانشمند

و سیاست مدار سازش بین اخلاق عقیدتی و اخلاق مسولیتی را امکانپذیر نمی دانست (وبر، 1390: 240). ولی پس از بازگشت از امریکا اندیشه سیاسی او با بهره گیری از دو گانه هایی همچون عقلانیت ارزش مدار و کنش غایت باور و دموکراسی مبتنی بر رهبری و اخلاق غایی، در پی احیای حاکمیت سیاسی مردم در دورانی است که به دلیل شیء گشتگی و سلطه عددها بر زندگی انسانها، اصلاحات اجتماعی از عرصه سیاست و اجتماع رخت بر بسته است. لذا به نظر وبر، برای جلوگیری از سلطه و منطق ابزارگرایانه در سیاست، یعنی سیاست زده شدن دیوانسالاری، به رهبری کاریزما و دموکراسی ریاستی نیاز هست. و با نظارت بر دیوانسالاری، و سازماندهی هواداران؛ هم می توان زمینه ساز سیاسی رهبری کاریزما به قدرت شد و هم زمینه ساز رودرویی با استیلا در دیوانسالاری.

فلذا وبر دو گونه سروری حقوقی قانونی را با سروری فرهمند در می آمیزد و بدون آنکه به چیرگی در مدرنیته سیاسی قائل باشد، سویه ای پویا به آن می بخشد و جلوی کاستیهای آن را می گیرد. این وضعیت مطلوب زمانی ممکن است که از یکسو رهبری مستقل و فراطبقاتی تصمیم گیرنده باشد و امر سیاسی را برتر از امر توده و دیوانسالاری قرار دهد و برپایه ارزشهای انتخابی خود به تحقق آن دست بزند. از دیگر سو توده سازمان یافته در شکل پارلمانی حکومت، چشم نداشته باشند که او در چهارچوب برنامه ای از پیش تعیین شده تصمیم بگیرد (صالحی فارسانی: 1396: 32 و 34).

وبر به عنوان یکی از بنیانگذاران روش شناسی تفهمی، تاثیر مهمی در گسترش مبانی علمی و تئوریک برای بازشناسی و نقد مدرنیسم داشت. به همین دلیل ریشه بسیاری از اندیشه های متفکران پست مدرن در آثار او یافت می شود. در این خوانش هشدارهای پایانی کتاب

اخلاق پروتستان و روح سرمایه داری درباره قفس آهنین، دیوانسالاری، متخصصان عاری از روح و لذت طلبان فاقد قلب بیان می شود (وبر، 1382: 190 تا 198). بنابراین فراروی از برداشتی رایج از وبر که در آن بیش تر بر خوانشهای پارسونزی انگشت گذاشته می شد جنبه های نیچه ای نوشته های وبر در نقد مدرنیته درباره ناتوانی علم برای توجیه خود و توجیه ارزشها را برجسته می کند. تأثیر این جنبه از وبر نخست در اندیشمندان فرانکفورت بود و پس از آن همداستانی و اثرپذیری را می توان در اندیشمندان پسامدرنی چون فوکو یافت (صالحی فارسانی، 1396: 14).

بر اساس مبانی اندیشه های شهید مطهری تعاریف مختلف فلسفه سیاسی و یا علم سیاست، مربوط به اصطلاحات و وضع لغات نیست. این تعاریف، بر مبانی معرفت شناختی، هستی شناختی و انسان شناسی های مختلف شکل می گیرد و قابلیت دفاع و یا صدق و کذب دارند. همچنین سیاست در تشیع با اتکا به مرجعیت وحی و به دنبال آن حجیت نقل و با استفاده از برهان و روش ویژه ای که در فقه بیان می شود، سازمان می یابد. این دانش در فرهنگ و تمدنی که بر یک فلسفه پوزیتیویستی و مانند آن مبتنی نیست و به عقل عملی و نظری و قدسی بها می دهد، شکل گرفته است و در کانون تعاملات اجتماعی آن به گونه ای فعال ظاهر می شود.

در اندیشه های سیاسی شهید مطهری، تشکیل حکومت یکی از دغدغه های اصلی است. از نظر وی اینکه توجه بعضی از دانشمندان در مطالعات علمی منعطف به درک وجود خدا نمی شود علل متعددی دارد که علاوه بر اینکه فکر انسانی همیشه تحت تأثیر بعضی اوهام قرار دارد؛ علت دیگر آن غالباً شرایط سیاسی استبدادی یا کیفیت اجتماعی و یا تشکیلات مملکتی می باشد که انکار وجود صانع را ایجاب می کند (مطهری، 1354: 53). مردم با تشکیل حکومت می توانند بر اساس مصالح عالیله اسلامی با کشورهای مشرک قرارداد صلح و عدم تعرض منعقد نمایند و یا در موضوع خاصی پیمان ببندند.

از دیدگاه شهید مطهری کسانی که فکر می کنند مسائل زندگی از یکدیگر جداست و هر چیزی یک مرز و یک قلمرو خاص دارد و هر گوشه‌ای و قسمتی از زندگی بشر به یک شیء بخصوص تعلق دارد اشتباه می کنند. زیرا به عقیده اینها اسلام مثلاً با اقتصاد یا سیاست یک مسئله جداگانه هستند (مطهری، 1375: 17). این درحالی است که طبق اندیشه های ایشان همه شئون اجتماع به هم وابسته هستند.

نتیجه گیری:

هرچند بیان شد که دانش عقلی دانشی است که گزاره هایش پیشین است و مقصود از عقل، کانونی در نفس است که منبعی برای شناخت می باشد و عقلانیت عملکرد و کارویژه عقل است؛ ولی در نهایت این مدل های مختلف فلسفی هستند که مدل های مختلف معرفت شناسی و در آخر مدل های گوناگون عقلانیت سیاسی را به وجود می آورند. زیرا فلسفه در برابر سفسطه، دانش های گوناگون را از نسبت فهم و حقیقت مصون می دارد. این نکته مهمی است که در تحقیقات پیشین کمتر به آن پرداخته شد.

از سوی دیگر معنای عقل در جایگاه و معنای علم اثر می گذارد. در نسبت نوینی که بین علوم اجتماعی و فلسفه اجتماعی برقرار شد، به تدریج علوم اجتماعی، ابعاد متافیزیکی خود را از دست داد و به چیزی از نوع مطالعات اجتماعی و مطالعات فرهنگی ملحق گردید. برخی از این پدیده با عنوان مرگ علوم اجتماعی یاد کردند. با این نگرش، عقلانیت در اندیشه های وبر متأثر از مکتب کانت و رویکردهای نوکانتی بود که جهان اجتماعی را یک ساخت استعلایی ذهنی می دانست. پس عقلانیت نیز مانند سایر مفاهیم اساسی با سوپرتکویسم کانتی که امری برساخته است منطبق می شود، که در آن هیچ پدیده فرهنگی پیشینی وجود ندارد و معرفت که

بنیاد علوم فرهنگی است براساس ربط ارزشی - ارزش در جایگاه استعلایی منطقی - بوجود می آید.

یعنی انسان باید واقعیت را نه در خارج از خود و مطابق با واقع، بلکه به مثابه واقعیت خویش در نظر بگیرد و معنای آن را جعل و اعتبار کند؛ همچنین واقعیت به عنوان پدیده ای تاریخی شناخته می شود که محصول حیات و زندگی انسان هاست و آدمیان آن را می سازند؛ نه آن که آن را بیابند. دیگر اینکه عقل با از دست دادن ابعاد متعالی و متافیزیکی، هویتی دنیوی و این جهانی پیدا می کند. با این نسبت سنجی است که وبر معتقد است عقلانیت مصادیق گسترده ای را شامل می شود و هدف مشترک آن ها در مقام مهار کردن واقعیت این است که ادراک های مربوط به جزئیات را کنار بگذارند، بدین طریق که آن ها را در نظم های فراگیر و معنادار جای دهند.

در اندیشه های وبر تحولات معنای عقل، پی آمدهایی مهمی نیز در حوزه سیاست پیدا می کند که بوروکراسی و دموکراسی از تبعات آن می باشند. وبر متوجه این رویکردها شد و با مشی انتقادی به این نوع عقلانیت بویژه در عرصه سیاسی ورود کرد. وی با انتقاد از بوروکراسی و انواع دموکراسی های موجود نظریه نادر خود که ترکیبی از دموکراسی و رهبری کاریزماتیک بود را ارائه داد. به باور ما این رویکردهای وبر و دید انتقادی به مدرنیته سیاسی از او اندیشمندی در قامت اندیشمندان پست مدرن ساخته است.

از این روی آنچه از اندیشه های وبر در رابطه با عقلانیت و بطور مختصر می توان برداشت کرد این است که چون او متأثر از تحلیل استعلایی و کانتی مسئله ابژکتیویته بود لذا عقلانیت را امری برساخته می دانست. بنابراین میرهن می شود که علاوه بر ارزش، عقلانیت هم شرط شکل گیری و هم شرط فهمیدن ابژه های سیاسی و اجتماعی است. اما اساساً یک شرط سوژکتیو است. با این شرایط انواع گوناگون عقلانیت در اندیشه های وبر که خود به تعدد و پراکندگی آن اعتراف دارد تنها با ادراکات اعتباری قابل تحلیل است.

در طرف مقابل، همانگونه که بیان شد بر اساس اندیشه های شهید مطهری انسان خلیفه الله است؛ بیان معرفتی آن بر پایه ی وحی و عقل است و هستی شناسی آن توحیدی است؛ دستیابی به معرفت نیز امری ممکن، بلکه متحقق است. از این منظر وجود واقعیت فی الجمله، امکان معرفت یقینی به آن و توانایی بر تمیز حقیقت از خطا امری بدیهی است.

در اندیشه های ایشان سه سطح از شناخت یعنی معرفت حسی، عقلی و شهودی رسمیت دارند. معرفت وحیانی را فراتر از سنخ این سه شناخت، منبع مستقل معرفت می داند. فلذا عقلانیت در اندیشه های شهید مطهری، ابعاد وسیعی چون وحیانی، قدسی و قرین شرع بودن در قالب حکمت متعالیه را معنا می دهد که از ابزارهای گوناگونی چون تجربه، وحی، نقل و عقل بهره می برد. چرا که سطوح مختلف دانش ها و بینشها، ابزارها و نگرش های گوناگونی می طلبد. این عقلانیت برهانی که اعم از تجربی و تجربیدی است به عقل عملی و نظری و قدسی هم بها می دهد.

بنابراین عقلانیت دارای سطوح و مراتب می باشد؛ کار بست عقل نظری به فرآیند عملیاتی و استنتاج نظری می انجامد و فرآیند عملیاتی و استنتاج عقل عملی هم در واقع نوعی عقلانیت عملی است. توضیح اینکه در عقلانیت نظری عاقل و انسان منطقی تلاش می کند با کمک بدیهیات عقل نظری، استنتاج را انجام دهد؛ اما در عقلانیت عملی، عاقل تلاش می کند به بدیهیات عقل عملی برسد. در این بین از جمله ملاکهای بداهت عقل عملی را حسن عدالت و قبح ظلم دانسته اند.

با این رویکردها به عقلانیت سیاسی، دانش سیاست کاربردهای مختلفی پیدا می کند؛ مانند علم سیاست و یا فلسفه سیاسی. با جامعه شناسی سیاسی. اخلاق سیاسی دانشی از دانش های علوم

سیاسی است که گزاره‌هایش از سنخ ارزشی می باشد و با عقل عملی درک می شود و طبیعتاً عقلانیتش، عقلانیت عملی است. لذا تعاریف مختلف فلسفه سیاسی و یا علم سیاست، مربوط به اصطلاحات و وضع لغات نیست.

در تبیین اندیشه های شهید مطهری تفکیک امور اعتباری از امور حقیقی در خور توجه است. از نظر ایشان موضوع اعتباریات و ارتباط آن با عقل از آنجا آغاز شد که به گمان عده ای عقل و ادراکات هم تابع احتیاجات متغیر هستند. به همین دلیل باید پیش از هر قاعده علمی به وجود عقل و معقولات مطلق نظری اذعان داشت که پایه های اولیه علوم و فلسفه نظری را پی ریزی می کند و البته یک سلسله ادراکات دیگری نیز هست که تابع مقتضیات زندگانی هستند و دائماً در تغییرند و در اصطلاح ادراکات اعتباری و افکار علمی خوانده می شوند.

آنچه که این مقاله را متفاوت می کند جایگاه ادراکات حقیقی به نسبت ادراکات اعتباری است. ادراکات حقیقی مطابق با واقع هستند و از هستی خارجی حکایت می کنند که از برآیند ارتباط میان ماده خارجی با حواس بوجود می آیند، شاخصه آنها این است که با روش علمی قابل کشف هستند؛ اما ادراکات اعتباری اموری هستند که از خارج حکایت نمی کنند، بلکه ارزش آنها جعل، آفرینش، قرارداد و فرض می باشد. بطور کلی ماهیت اعتباری، که آنرا امور کلی نیز گویند به معنای ماهیت موجود در ذهن است.

با طراحی این ساز و کار هم ظرفیتهای عقلانی در تولید علم افزایش می یابد و هم می توان با تبیین مصالح و غایات انسان، نظریات فلسفی، سیاسی و یا حقوقی گوناگونی را طراحی نمود که علاوه بر تأمین منافع مادی به مصالح معنوی نیز توجه دارند.

بطور کلی توجه به ادراکات حقیقی و اعتباری در اندیشه های شهید مطهری، راه تحلیل و تامل با اندیشه های وبر را می گشاید. هر چند که وبر توانست تفکیک و تمیزی بین این ادراکات بدهد. آنچه از اندیشه های وبر در رابطه با عقلانیت بیان شد تاثیر او از تحلیل استعلایی و کانتی مسئله ابژکتیویته بود که عقلانیت را اساساً شرط سوژکتیو می دانست؛ با این فهم،

انواع گوناگون عقلانیت در اندیشه های وبر که خود به تعدد و پراکندگی آن اعتراف دارد تنها با ادراکات اعتباری قابل تحلیل است.

با توضیحات بالا کاملاً مشخص می شود که عقلانیت سیاسی در اندیشه های وبر، ایده آلیستی و رویکرد جامعه شناختی او پراگماتیستی و مخالفت با سلطه ی بی قید و شرط نظام بروکراتیک است. عقلانیت سیاسی در اندیشه های شهید مطهری رئالیستی با رویکرد معرفت شناسانه وحدت در عین کثرت است و به لحاظ جامعه شناسی وجود کثرت احزاب را به عنوان یک واقعیت حتی برای یک نظارت بیرونی می پذیرد، ولی هیچ گاه معتقد به حقانیت متکثر دیدگاه های متعارض احزاب نیست، چون اگر چنین ادعایی کند سر از اجتماع نقیضین در می آورد؛ از طرفی ایشان مشی ضدیت با دیکتاتوری و استبداد دارد.

در پایان نکته مهمی که پیشنهاد می شود بررسی تطبیقی علم جامعه شناسی بر اساس اندیشه های وبر و شهید مطهری است. بدون تردید تکامل و تطور علوم انسانی در جوامع، از عوامل معرفتی و غیرمعرفتی بسیاری اثر می پذیرد و علوم اجتماعی از این قاعده مستثنا نیست.

لیست منابع فارسی

- 1- اس ترنر، برایان، (1385) وبر و اسلام، تهران، پژوهشگاه حوزه و دانشگاه.
- 2- پارسانیا، حمید، (1391) جهان های اجتماعی، تهران، کتاب فردا.
- 3- رحیم پور ازغدی، حسن، (1387) پنج گفتار، تهران، طرح فردا.
- 4- حسین زاده، محمد (1385) درآمدی بر معرفت شناسی و مبانی معرفت دینی، قم، موسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره).
- 5- شریعتی سبزواری، محمدباقر، (1385) تحریری بر اصول فلسفه، قم، بوستان کتاب.

- 6- عبودیت، عبدالرسول، (1396) خطوط کلی حکمت متعالیه، تهران، انتشارات سمت.
- 7- کچویان، حسین، (1390) هویت ما، قم، کتاب فردا.
- 8- مطهری، مرتضی، (1354) امدادهای غیبی در زندگی بشر، انتشارات اسلامی، تهران.
- 9- مطهری، مرتضی (1383) انسان کامل، تهران، صدرا.
- 10- مطهری، مرتضی (1380) مجموعه آثار جلد 8، تهران، صدرا.
- 11- مطهری، مرتضی (1381) مجموعه آثار جلد 21، تهران، صدرا.
- 12- مطهری، مرتضی (1381) مجموعه آثار جلد 21، تهران، صدرا.
- 13- مطهری، مرتضی (1376) مقالات فلسفی، تهران، صدرا.
- 14- مطهری، مرتضی (1376) مقدمه ای بر جهان بینی اسلامی، تهران، صدرا.
- 15- مطهری، مرتضی (1375) نظری به نظام اقتصاد اسلام، صدرا، تهران.
- 16- مطهری، مرتضی، (1375) مساله شناخت، تهران، صدرا.
- 17- مطهری، مرتضی (1375) اصول فلسفه و روش رئالیسم جلد 1، تهران، صدرا.
- 18- مطهری، مرتضی (1375) اصول فلسفه و روش رئالیسم جلد 2، تهران، صدرا.
- 19- مطهری، مرتضی، (1375) مساله شناخت، تهران، صدرا.
- 20- مطهری، مرتضی، (1375) شرح منظومه، تهران، صدرا.
- 21- مطهری، مرتضی، (1386) کلیات علوم اسلامی جلد 1، تهران، صدرا.
- 22- مطهری، مرتضی (1393) اصول فلسفه و روش رئالیسم جلد 3، تهران، صدرا
- 23- مطهری، مرتضی (1393) اصول فلسفه و روش رئالیسم جلد 5، تهران، صدرا
- 24- مطهری، مرتضی (1395) تعلیم و تربیت در اسلام، تهران، صدرا.
- 25- وبر، ماکس (1390) دانشمند و سیاستمدار، تهران، نشر علمی.
- 26- وبر، ماکس (1392) روش شناسی علوم اجتماعی، تهران، نشر مرکز.

- 27- وبر، ماکس، (1398) اقتصاد و جامعه، تهران، پژوهشکده تحقیق و توسعه علوم انسانی.
- 28- وبر، ماکس، (1382) اخلاق پروتستانی و روح سرمایه داری، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی.

مقالات:

- 1- ابادری، یوسف، (1396) ماکس وبر و مناقشه روشی، مطالعات جامعه شناختی، شماره 2.
- 2- جعفری ولنی، علی اصغر، (1394) استاد مطهری و ادراکات اعتباری علامه طباطبائی، مجله اندیشه علامه طباطبائی، دوره 2، شماره 2.
- 3- حق پرست، شعبان، (1396) منطق اعتبار قاعده حقوقی در منطقه الفراغ، پژوهش حقوق خصوصی، دوره 6 شماره 21.
- 4- صالحی فارسانی، علی (1396) نگاه وبر به لیبرال دموکراسی موجود در غرب، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی. شماره 1.
- 5- صالحی فارسانی، علی و سعید حاجی ناصری (1393) نقد مولفه های فرهنگی مدرنیته در نوشته های وبر، لیوتار و فوکو. فصلنامه پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی. شماره 2.
- 6- عالم، عبدالرحمن و پنداشته پور، مصطفی، (1395) ماکس وبر و احیای حاکمیت سیاسی در عصر سلطه عقلانیت ابزاری، فصل نامه سیاست، شماره 1.

7- کلبرگ، اشتفان، (1389) انواع عقلانیت از دیدگاه ماکس وبر، مجله معرفت، شماره 80.

8- مسعودی، سیداسماعیل و زاهد زاهدانی، سید سعید (1397) تحلیل ابژکتیویته ماکس وبر در پرتو فلسفه استعلایی کانت، مجله جامعه شناسی ایران، شماره 4.

منابع انگلیسی:

- 1- Weber, Max (1922). Collected essays on science teaching. Tuebingen: Mohr
- 2- Waghavi far, Seyed amin (2022) political science Methodology in the thoughts of sadra school commentators